

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

در خواب‌های معمولی یک جریان زندگی طبیعی عادی را در خواب می‌بینید، یک خرده چیزهای عجیب و غریب هم در آن هست ولی هیچ ناراحت نمی‌شوید. خوابی است بیدار می‌شوید ولی بعضی‌ها این خواب را به صورت کابوس می‌بینند. کابوس یعنی خواب‌هایی که در یک امر نسبتاً عادی با مشکل برخورد کرده و هر چه می‌کوشید نمی‌شود کاری کرد. مثلاً می‌خواهید پا را در کفش کنید، هر چه می‌کنید، کفش در می‌رود یا دزدی یا قاتلی دنبال ما کرده در می‌رویم و در آن وسط می‌ترسیم، این کابوس است.

کابوس هم خواب صادقه‌ای است منتها خودش نمی‌داند چه هست. این معبرین معمولی، معبرین و اطباء روانکاو هم نمی‌دانند. اخیراً جریانی شروع شده که اطباء هم در تشخیص‌های خودشان به خواب‌های بیماران رجوع کنند. گاهی طبیب روحانی که آن الهام را داشته باشد جرقه‌ی کوچکی از این خواب را می‌گوید که تو چه می‌بینی؟ تو می‌بینی که کسی دارد دزدی می‌کند آمده خانه‌ات هر چه داد می‌زنی کسی نمی‌آید؟ این درون خودت هست، یک دزد سلامتی به بدنت آمده یا ویروسی یا اینکه غذایی ناباب خوردی یا اینکه نان خامه‌ای زیاد خوردی، گردش خون تو خراب شده و همینطوری هم خوب نمی‌شود... چون این بدن به روحش سپرده شده آن روح دستگاه اتوماتیک در اختیارش است یعنی خود این بدن، اگر جایی، خرابی مختصری باشد، خودش درست می‌کند، اگر خرابی مفصل‌تر باشد به یک نحوی به او می‌فهماند: یا به وسیله‌ی خواب یا به وسیله‌ی بد خوابی یا به وسیله‌ی بی‌اشتهایی و امثال اینها.

کابوس از جمله‌ی همین‌هاست. منتها کابوس یک راهی بین روح و جسم است. وقتی اثر روانی و اثر جسمی با هم ترکیب می‌شوند کابوس است. حالا اگر دکترها می‌خواهند بفهمند، چون از جنبه‌ی روانی آن که نمی‌توانند، کار روانشناس است، طبیب می‌گوید من اطلاعی ندارم ولی از جنبه‌ی بدنی آن می‌داند، این است که رفته‌اند دنبال اینکه جنبه‌ی بدنی این کابوس چه هست، آن را جبران کنند تا خوب بشود. کما اینکه کسی که یک جنبه‌ی معنوی داشته باشد و جرقه‌ای از آن نوری که یوسف داشت و خواب را فهمید در فکرش بشود، از راه معنی فوری می‌فهمد ولی طبیب باید هزار آزمایش کند بعد بفهمد که این خونش غلیظ شده آسپرین بخورد یا خون او خیلی رقیق است فلان چیز بخورد. طبیب می‌خواهد به همان راه برسد. یکی از این راه آمده، یکی از آن راه. این است که کابوس‌ها با اراده‌ی شخص جبران می‌شود، درست می‌شود، من هم خودم در خودم امتحان کردم، هم خیلی‌ها همین را گفته‌اند.

آنهایی که رفتید بیدخت، دیده‌اید حوض آبی هست. وسط آن یک دیواره‌ای است آن دیواره خیلی لیز می‌شود ما همیشه نگران بودیم لیز بخوریم و در آب بیفتیم. همین ترس که غیر طبیعی است یعنی باید احتیاط کنیم، به این صورت در بچگی یک کابوس برای من می‌شد که می‌خواستم لیز بخورم، در این فاصله بیدار می‌شدم. بعد مدتی فکر کردم یعنی در واقع تلقین به خودم کردم که این خواب است، واقعیت ندارد

کم کم خود آن کابوس تشریف برد یا وقتی بچه بودم خواب می دیدم که از داخل بقمه، بقمه‌ی بیدخت که پنجره‌ای بالای سقف آن هست از این پنجره افتادم و وسط هوا که بودم بیدار می شدم. این هم همان ترسی بود که بیشتر از ارتفاع داشتم و از اینکه بیفتم. بعد در اثر تفکر به من تلقین شد، یعنی همان فکری که در بیداری داشتم که به این اهمیت ندهم همان فکر به خواب هم منتقل شد، دیگر نترسیدم. وقتی این دفعه کابوس دیدم افتادم، می خواستم بترسم یادم آمد که این خواب است. آهسته آمدم پایین، نشستم و به خوابم ادامه دادم. من خودم چون مطالعه‌ی روانشناسی و روانکاوی می کنم، این است که می دانم کابوس یا از جسم است که باید دقت کنید غذای ناباب نخورید، ترش نکنید و امثال اینها یا از جنبه‌ی روانی است که از جنبه‌ی روانی هم می توانید بر آن مسلط بشوید. همانطوری که گفتم ترس بیجا برای انسان صحیح نیست. ترس باید موجب احتیاط بشود، موجب احتیاط که شد دیگر ترس تمام می شود... در نزدیکی‌های نجف و حلّه، یک برجی هست که به آن «برج متوکل» می گویند. خیلی دلم می خواست تا بالای برج بروم و همه‌ی آن را ببینم، یک خرده رفتم دیدم می ترسم، حالا نمی دانم چه دلیلی داشت برگشتم. ترس من تبدیل به احتیاط شد. احتیاط جنبه‌ی عملی است.

این است که از کابوس نترسید؛ اولاً در موقع خواب، اول خواب، دعاهایی که هست با دقت بخوانید و اگر هم کابوس تکراری است در آن فکر کنید. بگویند که این صحیح نیست و خداوند من را دارد بیدار می کند، من از خداوند پوزش می خواهم و توبه می کنم و اگر خطایی دارم ان شاءالله خوب بشود. **(برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح یکشنبه ۱۳۹۱/۳/۷)**

\*\*\*\*\*

بعضی مسائل خیلی ساده‌ای هست که اگر ما توجه کامل به ذکر و فکر و به اصطلاح اعتقادات خود داشته باشیم و حواس ما در آن بیشتر جمع باشد، آنها خودبه‌خود برای ما حل می شود... ذهن هم اگر منظم باشد و جلوی نور حقانیت و وحدت و ایمان به اصطلاح قرار گیرد، همان نور هم اینها را از بین می برد ولی چیزهای کوچکی هست که اگر بماند بزرگ می شود... در همه‌ی ادبیات ما در مورد جغد ذکر شده که به آن بدبین هستند و می گویند جغد در خرابه می رود، خرابه می خواهد، نه اینکه جغد خرابه می خواهد بلکه چون از انسان می گریزد انسان همه جا را آباد می کند، به خرابه می رود. جغد از انسان خوشش نمی آید همانطوری که ما از جغد خوشمان نمی آید... همه‌ی ادبیات ما و کتاب‌های ادبی، *گلستان* و کتاب‌های دیگر که می خوانیم از جغد به عنوان حیوان نامبارک اسم برده‌اند. نمی دانم چرا ولی فعلاً هم اینطوری است، این اثر در فکر ما هست. حضرت صالح علیشاه می گفتند در سفری به تهران تشریف آورده بودند بعد می خواستند برگردند در مجلس فرمودند (مجلس عمومی فقرا که هم زنان شنیدند هم مردان) که ما می خواهیم روز دوشنبه به گناباد

حرکت کنیم، دوشنبه هم روزی است که همه می گویند سفر نکنید، گفتم شماها گوش بدهید، دوشنبه که ما می خواهیم حرکت کنیم قبل از سیزده صفر است که این را هم، همه بد می دانند. رو به مشهد که می خواهیم برویم رو به مشرق می شود که این تقویم‌ها همه نوشته‌اند (که نمی دانم ستاره‌ی سکزیلدوز به این طرف است) کاری که رو به مشرق باشد نباید بکنید. ما می خواهیم بکنیم هیچکس هیچ چیزی نگوید فقرا ساکت باشند. هیچکس دیگر هیچ چیزی نگفت و رفتیم در سفر به قول نحس اندر نحس. سفر رفتیم هیچ کاری هم نشد. نتیجه‌گیری آن این است که این نظر مردم است که اثر می کند.

بنابراین هیچ نحوستی نیست به خصوص در جغد؛ جز آنچه شما تصورش را بکنید. آن هم حیوانی است مثل همه‌ی حیوانات دیگر. پس علت چیست که اینطوری می شود؟ یکی عرف و ادبیات است که هیچ جا جغد را به خوبی یاد نکرده‌اند حالا چرا، نمی دانم ولی از آهو، از بلبل از این چیزها خیلی به نیکی یاد کرده‌اند. یکی زیبایی است که این اثر را دارد یکی هم خاطره‌ای که انسان دارد. مثلاً ما همه از لاشخور بدمان می آید. با وجودی که او به زنده کار ندارد، به مرده کار دارد و مرده‌ها را می خورد ولی همین شکل زشتی که دارد، خودبه‌خود در ذهن انسان اثر می گذارد... این است که به اصطلاح نباید به این نوع نحوست‌های دسته‌جمعی تکیه کرد، همه‌ی این موجودات را خداوند آفریده و همه‌ی اینها در نزد خداوند عزیز و محترم است. **(برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح چهارشنبه ۱۳۹۱/۳/۱۰)**

\*\*\*\*\*

در مسأله‌ی شکایات نماز باید دقت کنیم چون به خصوص در نماز خیلی واضح دیده می شود که فکر به همه چیزی وارد می شود. این است که نگفتند نماز شما باید حتماً چنین و چنان باشد. گفته‌اند مثلاً چهار رکعت است یعنی اگر هوش و حواس شما جمع بود با اراده‌ی شما چهار رکعت ولی خدا ممکن است اراده کند چهار رکعت شما را تبدیل به پنج رکعت کند ولی اگر خود شما متوجه نباشید نفهمیدید، چهار رکعت خواندید و رکعت پنجم هم انجام دادید، می گویند الحمدلله نماز تمام شد، این هیچ ضرری به نماز پنج رکعتی یا به نماز سه رکعتی شما نخورده است. انسان را که خداوند خلیفه روی زمین قرار داده، یکی از موارد یعنی خودت، خودت را می بخشی. خودت به عنوان خلیفه‌الله می توانی خودت را ببخشی و اینکارها را بکنی. خدا گفته این نمازی که می خوانید به نیت مثلاً سه رکعت یا چهار رکعت باید باشد. فقط گفته اینکارها را انجام بدهید دیگر چه کار دارید که رکعت آن درست است تعداد آن چندتاست؟ خیلی‌ها هستند آنقدر وسواس دارند که چطوری بشماریم که بدانیم این سه تا هست یا چهار رکعت.

خداوند به نماز ما احتیاج ندارد چه سه رکعت بخوانیم، چه چهار رکعت. نماز ما برای خداوند فایده‌ای

<p>قسمت اول بند دهم از بیانی‌های اول فروردین ۱۳۹۰ شمسی</p>	<p>در درویشی که اصل و حقیقت تشیع است، هیچ امری از امور مذهبی و عبادی بدون اجازه‌ی قطب وقت نباید اجرا شود از جمله سخنرانی در مجالس فقیری یا تفسیر و شرح مطالب قرآن و عرفان باید با اجازه باشد لذا مجالس و اجتماعاتی که با عنوان کلاسهای تفسیر یا عرفان و تصوف تشکیل می شود، اداره‌کنندگان کلاسها و محل کلاسها کاملاً مشخص است بنابراین چنانچه مجالس و محافل با این عناوین در محلی تشکیل و مخصوصاً شئونات مذهبی در آنها رعایت نگردد، ارتباطی به این سلسله‌ی جلیله ندارد.</p>	<p>۱۲۱ یادآوری قسمتی از بیانی‌های حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (محبوب علیشاه)</p>
----------------------------------------------------------------	----------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------------	-----------------------------------------------------------------------------------------------

ندارد، او نظری ندارد، این خود ما هستیم که باید به دنبال آن برویم. اگر چنین بود به ما می‌گفت که اگر شک کردید وقتی نماز را تمام کردید از نو بخوانید. کسی که از نو بخواند آن هم باز همین اشتباه را به احتمال بسیار می‌کند. به ما گفته این اعمال را فرض کنید که جبران خطا است، خطای خود را درست کنید، اینها را انجام بدهید، بعد دیگر کاری ندارد که بیاید بازرسی کند که ببیند این غلطنامه‌ای که ما می‌گیریم و شروع می‌کنیم درست است یا نه؟ او می‌گوید این اعمال را شما بکنید، برای من که فرق نمی‌کند شما سه رکعت بخوانید یا در اثر اشتباه چهار رکعت یا پنج رکعت بخوانید.

بعد هم در اینجا قاعده‌ای فقهی هست که می‌گوید: لَشَاكُ لِكَثْرِ الشَّاكِّ، کسی که خیلی شک می‌کند شک او اعتبار ندارد.... از این جهت هم نگران نباشید. آن کارهایی که خدا گفته بکنید دیگر چه می‌دانید نماز کسی درست است یا نیست؟ تازه نماز ما ظاهراً درست باشد، معلوم نیست قبول باشد. خدا اگر می‌خواهد قبول کند چه نماز صحیح چه نماز نادرست را قبول می‌کند. اما عیب آن این است که در روحیه‌ی ما ممکن است مؤثر باشد و در تمام زندگی همین را داشته باشیم که البته ما چون این دستور تمرکز حواس را داریم باید وردی که می‌گوییم، ذکری که می‌گوییم، موجب تمرکز حواس ما شود همیشه خداوند در همین عبادات هم به اصطلاح محبت و نفع خود ما را در نظر گرفته و الاً برای خدا که فرقی نمی‌کند. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح چهارشنبه ۱۳۹۱/۳/۱۰)

\*\*\*\*\*

سقراط یک فلسفه‌ای دارد در مورد تخلف از امر الهی و بطور کلی در مورد جرم، او می‌گوید که جرم به واسطه‌ی جهل به قانون است و الاً اگر کسی عالم باشد که رعایت احکام شریعت برایش، هم در دنیا و هم در آخرت مفید است، هرگز خلاف آن نمی‌کند، اگر بفهمد ولی چون به این قسمت جاهل است، گناهیانی یا تخلفاتی می‌کند. امروز می‌شود در کلام سقراط این را اضافه کرد که گفت عدم قدرت روانی در ردیف جهل است، یعنی قدیم هرکسی کاری اراده می‌کرد و می‌خواست بکند می‌کرد، می‌توانست. اما امروز خیلی اشخاص بیماری آلزایمر دارند، شخص تصمیمی می‌گیرد بعد نمی‌تواند انجام بدهد. نمی‌تواند یعنی حالش را ندارد، یکی از شرایط و علائم و جهات آلزایمر هم همین ازدیاد سن است. در قرآن در مورد سن، خداوند می‌فرماید: وَ مِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْدَلِ الْعُمْرِ لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئاً (سوره نحل، آیه ۷۰)، از میان شما کسانی به سن فرسودگی می‌رسد و بعد از آنکه همه چیز را دانسته بود دیگر هیچ چیز نمی‌داند، یعنی همه‌اش فراموش می‌شود. این اشاره در قرآن هست، نه به اسم آلزایمر، ولی همین خصوصیت را می‌رساند. (برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح پنج‌شنبه ۱۳۹۱/۳/۱۱)

سایات حضرت آقای حاج دکتر نور علی تاننده (محبوب‌علی‌شاه) شامل جزوات گفتارهای عرفانی شرح رساله شریفه‌ی نذول  
 شرح فرمایشات حضرت سجاد (ع) (شرح رساله حقوق) / شرح فرمایشات حضرت صادق (ع) (تفسیر مصباح الشریعه و مفتاح التحقیق) / جزوات موضوعی  
 (استخاره، خانواده، حقوق مالی و غیره، نفع ثبات بازنه‌یانی از بیانات) / مکاتیب عرفانی (مجموعه‌ی پاسخ به نامه) / مجموعه دستور العمل با و بیانیه‌ها / شرح و تفسیر  
 برخی از آیات قرآن کریم / گفت و گوهای عرفانی (مجموعه‌ی مصاحبه) منتشر شده است.  
 جهت عاشر و دریافت جزوات از طریق شماره تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ و یا سایت [WWW.JOZVEH121.COM](http://WWW.JOZVEH121.COM) اقدام فرمایید.